

حکم تکلیفی هجاء مؤمن و مصادیق نوید آن

سید کاظم امیری غزنوی^۱

چکیده

یکی از شیوه‌های نادرست رفتاری و گفتاری که از دیر زمان در میان اقوام و ملل مرسوم بوده و هست، هجو افراد در قالب شعر، نثر و امثال آن می‌باشد. از آنجاکه دین مبین اسلام تمامی رفتار و گفتار انسان‌ها را مورد توجه قرار داده است، هجو نیز از این نظر که با بسیاری از رفتارها و گفتارهای انسان، مرتبط می‌باشد از دیدگاه فقه اسلامی، مورد توجه و اهمیت می‌باشد. تحقیق در مورد حکم تکلیفی هجو نیز از این نظر حائز اهمیت است که روایات و مطالب زیادی به‌گونه‌ی پراکنده در لابلای کتاب‌ها و رساله‌ها در مورد آن به چشم می‌خورد؛ ولی تحقیق مستقل یا وافی در این خصوص انجام نشده است؛ لذا مقاله حاضر به روش کتابخانه‌ای - تحلیلی، مفهوم هجاء و حکم تکلیفی هجاء مؤمن را بررسی نموده و نیز برخی مصادیق جدید و حکم آن را بیان داشته است

نوشته حاضر به این نتیجه دست یافته است که هجو، اختصاص به شعر نداشته در قالب غیر شعر نیز قابل تحقق بوده و می‌تواند مصادیق زیادی داشته باشد و حکم هجو مؤمن، حرمت می‌باشد که ادله عقلی و نقلی بر حرمت آن اقامه شده است.

واژگان کلیدی: حکم هجو، هجاء مؤمن، مصادیق نوید هجاء، هجو غیر مؤمن.

مقدمه

افعال و برخورد یک انسان را نسبت دیگران می‌توان به افعال و رفتار پسندیده و ناپسند تقسیم نموده و برای هر یک در شریعت اسلام حکمی را بار نمود. یکی از افعال زشت و ناپسند انسان که ممکن است در برخی افراد به عادت تبدیل شده، جزء طبیعت ثانوی گردیده باشد، عیب‌گیری و عیب‌جویی و برخورد غیراخلاقی است که ممکن است به وسیله‌ی اسباب مختلفی از انسان بروز کرده موجب آزار، توهین و هتک حرمت دیگران گردد می‌توان از هجو به‌عنوان یکی از اسباب آن نام برد. هجو از دیر زمان بین مردم و شاعران مرسوم بوده که یکدیگر را در قالب و شعر یا نثر مورد هجو قرار می‌دادند. در مقاله حاضر، حکم هجو را با توجه به مصادیق نوپدید آن به بررسی گرفته و به پرسش‌های فرعی و فرضی تحقیق حاضر و این پرسش اصلی آن‌که حکم هجاء مؤمن و نیز حکم مصادیق نوپدید آن چیست؟ فرض تحقیق این است که حکم هجو مؤمن حرمت می‌باشد. تحقیق حاضر، ضروری بوده؛ زیرا تاکنون، تحت عنوان و رویکرد انتخابی ما مقاله مستقل و یا وافی نگاشته نشده است؛ لذا به منظور پر نمودن این خلأ و سهم‌گیری در راستای پویایی فقه ناب اسلامی، مقاله حاضر را به روش کتابخانه‌ای - تحلیلی روی دست گرفته و آن را در چند بخش یعنی توضیح مفهوم و گستره شمول هجاء، حکم تکلیفی هجاء مؤمن، مصادیق نوپدید هجاء و احکام آن و حکم هجاء غیر مؤمن به پایان می‌رسانیم

۱. مفهوم هجاء و گستره شمول آن

از آنجای‌که هجاء در لغت مفهومی مشخص نداشته و همین‌طور گستره شمول مفهوم هجاء از نگاه اهل لغت و فقها روشن نیست در این بخش به این موضوع، پرداخته می‌شود.

۱-۱. مفهوم هجاء

هجاء و هجو مصدر هجا به‌جاء بوده به معنای معایب و زشتی‌های کسی را بر شمردن و ناسزا گفتن آمده است (مشکینی، بی‌تا: ۵۵۲) و از دیر زمان هجو در قالب شعر، میان اقوام و افراد، معمول بوده به‌عنوان نمونه نقل شده است: کعب بن جعیل که شاعر اهل شام و معاویه بود، پس از بر آوردن قرآن‌ها، روزهای صفین را به یاد می‌آورد و معاویه را بر می‌انگیزد که اولین شعرش چنین است: ای معاویه بدون پشتوانه برمخیز؛ زیرا تو بعد از آن روز (جنگ صفین)

خواری را شناخته‌ای.^۱ عتبه در پاسخ، کعب بن جعیل را چنین هجو نموده است: تو را کعب (پاشنه پا) نامیده است که از استخوان‌ها پایین‌تر است و پدرت نیز همنام سرگین بود و در میان وائلیان جایگاه تو به جایگاه کنه‌ها بر تهیگاه شتر می‌ماند.^۲ (نصر، ۳۶۰-۳۶۲). در شعر فارسی نیز شاعران زیادی افرادی را هجو نموده‌اند؛ چنان‌که شاعری از شاه به جای طلا، نقره یا دست‌مزد کم دریافت می‌کند چنین هجوش می‌کند:

اگر مادر شاه بانو بدی مرا سیم و زر تا به زانو بدی
از آن‌جا که شه نانو زاده است بهای تی نان به من داده است.

و همین شاعر می‌گوید:

چو شاعر برنجد بگوید هجاء بماند هجاء تا قیامت بجا

۱-۲. گستره شمول هجاء از نظر اهل لغت

گستره شمول مفهوم هجو نسبت به غیر شعر یا اختصاص آن به شعر، میان اهل لغت، مورد بحث واقع شده است.

شماری از لغت‌دانان هجاء و هجو را به شعر اختصاص داده‌اند^۳ (قیومی، بی تا: ۶۳۵؛^۴ واسطی، ۱۴۱۴، ۲۰: ۳۲۶؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ۴: ۶۵؛ ازهری، ۱۴۲۱، ۶: ۱۸۴).

برخی آن را خلاف مدح نیز معنا نموده‌اند. (جوهری، ۱۴۱۰: ۲۵۳۳؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۷۰) که در این صورت اعم می‌شود از این‌که هجو در قالب شعر باشد یا در هر قالب دیگری. البته شماری از اهل لغت مدح را نقیض هجاء معنا کرده‌اند؛ حتی کسانی که هجاء را اختصاص به شعر داده بودند؛ مانند: (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ۳: ۱۸۸؛ واسطی، ۱۴۱۴، ۴: ۱۹۹) در کتاب تهذیب اللغة همین معنا را برای مدح نقل نموده است. (ازهری، ۱۴۲۱، ۴: ۲۵۱).

برخی دیگر هم آن را به گونه مطلق آورده‌اند؛ (صینی، ۱۴۱۴: ۱۱۲؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۹۴۹)؛ که در این صورت، هجو در شعر خلاصه نمی‌شود؛ بلکه شامل نثر و غیر آن نیز می‌گردد.

۱. مُعَاوَى لَا تَنْهَضُ بِهِ غَيْرَ وَثِيقَةٍ

فَإِنَّكَ بَعْدَ الْيَوْمِ بِالذَّلِّ عَارِفٌ.

۲. سُمِّيَتْ كَعْبًا بِسُرِّ الْعِظَامِ

وَ كَانَ أَبُوكَ سَمَى الْجَعَلِ

وَ كَانَ مَكَانُكَ مِنْ وَايِلِ

مَكَانَ الْقُرَادِ مِنْ اسْتِ الْجَعَلِ.

۳. هَجَاءٌ: (يَهْجُوهُ) (هَجَّوْا) وَقَعَ فِيهِ بِالشَّعْرِ وَ سَبَّهُ وَ عَابَهُ وَ الاسْمُ (الِهَجَاءُ) مِثْلُ كِتَابِ.

۴. وَ هَجَاءٌ هَجَّوْا وَ هَجَاءٌ، كَكَسَاءٍ: سَتَمَهُ بِالشَّعْرِ.

۱-۳. گستره شمول هجاء از نظر فقها

بین فقها نیز در گستره شمول هجو اختلاف نظر وجود دارد که در ذیل به آن پرداخته می‌شود:

الف. برخی از فقها، هجاء را ظاهراً مختص به هجو در شعر دانسته‌اند؛ مانند محقق ثانی در جامع المقاصد (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ۴: ۲۶) شهید در مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۳: ۱۲۷) صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۸: ۱۴۶). صاحب ریاض فقط همین قول را نقل نموده است (حائری، ۱۴۱۸: ۱۶۲).

ب. بسیاری از فقها به ویژه شمار زیادی از فقها جدید، هجو را در شعر خلاصه نمی‌کنند در نثر و حتی بیرون از شعر و نثر آن را جاری و ساری می‌دانند به‌عنوان نمونه، خلاصه‌ای از چند نظریه آورده می‌شود:

۱. هجو در لغت عبارت از شمردن معایب یک فرد و دشنام دادن و ناسزاگویی نسبت به وی می‌باشد. (خویی، بی تا: ۴۵۶).

۲. هجاء همان ذکر و یادآوری نواقص، معایب و بدی شخص می‌باشد؛ چه در قالب شعر باشد یا در قالب نثر (سیستانی، ۱۴۱۷: ۱۶).

۳. هجاء به کلامی گفته می‌شود که قابلیت بقا را داشته باشد؛ مانند شعر یا کلام ادبی ظریفی که انسان، مایل به ضبط و نگهداری آن می‌باشد و به کلام عادی و معمولی هجاء اطلاق نمی‌شود (سبحانی، ۱۴۲۴: ۸۱۱).

۴. ظاهراً مراد از هجاء، مذمت و قدح می‌باشد؛ چه در قالب شعر باشد یا در قالب نثر یا غیر شعر و نثر؛ چون قطعاً ملاک در همه یکی می‌باشد (مکارم، ۱۴۲۶: ۴۰۶).

۱-۴. بررسی گستره شمول هجاء

از مطالب فوق به این نتیجه دست می‌یابیم که پیرامون گستره شمول هجاء در مجموع دو فرضیه بلکه دو نظریه مطرح می‌باشد:

الف. هجاء اختصاص به شعر داشته و مقید به آن می‌باشد.

ب. مطلق است و در شعر خلاصه نمی‌شود.

در پاسخ این پرسش که آیا راه حل یا وجه‌الجمع میان دو نظریه فوق، وجود ندارد؟ گفته می‌شود؛ بلی چندتا وجه‌الجمع در مثل این موارد وجود دارد که دو تا وجه مهم آن را در ذیل

می آوریم:

۱. در امثال این موارد از قاعده اصولی حمل مطلق بر مقید استفاده نموده می‌گوییم، کسانی که هجورا به معنای عیب‌گیری، مذمت یا خلاف مدح دانسته‌اند مرادشان، عیب‌گیری، مذمت و ضد مدح در شعر می‌باشد.

این وجه‌الجمع، قابل قبول نیست؛ زیرا حمل مطلق بر مقید در جای است که دو کلام از متکلم واحدی یا از کسانی که در حکم متکلم واحداند صادر گردد؛ مانند کلام ائمه معصومین (ع) که از کلام همدیگر اطلاع دارند؛ ولی در مورد مؤلفان متعدد، این سخن جای گفتن ندارد؛ حتی نسبت به یک شخص در مانند مورد بحث ما، نمی‌شود کلام مطلقش را حمل بر مقید بکنیم؛ بلکه کلام بعدی وی، عدول از کلام اول او حساب می‌گردد.

دیگر این‌که تقیید در جای است که بیشتر از یک تکلیف، وجود نداشته باشد؛ اما در جای که امکان دو تکلیف وجود دارد جای برای تقیید نیست. در مورد بحث ما، فرض احتمال این‌که هجو برای مطلق مذمت و مذمت شعری وضع شده باشد وجود دارد؛ بلکه ظاهر کسانی که آن را در کتب لغت نقل نموده نیز همین است؛ زیرا هر کدام، ناقل و راوی وضع می‌باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۳: ۱۵۸).

۲. گفته شده، ممکن است هجو در خصوص مذمت شعری حقیقت عرفیه پیدا نموده باشد و کسانی که آن را خلاف مدح یا مطلق دانسته، معنا و تشخیص آن را به عرف موکول نموده باشند؛ در نتیجه هجو از نظر لغت و عرف یک معنا بیشتر که عبارت از مذمت شعری باشد ندارد (همان).

این وجه‌الجمع به نظر نگارنده تمام نیست؛ زیرا اولاً، کسانی از اهل لغت که هجورا مطلق در نظر گرفته به معنای شمردن معایب و خلاف مدح گفته‌اند نیز بیرون از عرف نیست و اگر در نزد عرف معنای خاصی می‌داشت مسلماً به آن توجه می‌شد. ثانیاً، در زمان صدور روایات و بیان حکم هجو، ثبوت چنین حقیقت عرفیه، معلوم نیست تا حکم، مطابق آن بیان و صادر شده باشد.

باتوجه به نظریات لغویان، کتب لغوی و نظریات فقهای معاصر و عدم امکان جمع، هجو، اختصاص به شعر ندارد. در نتیجه حکم هجو نیز اختصاص به شعر نداشته؛ بلکه شامل هجوی

در قالب غیر شعر نیز می‌گردد. می‌توان به امور ذیل، مطلب را تأیید نموده و استحکام بخشید: الف. تنقیح مناسط: به این معنا که به همان علت و ملاکی که حکم معین تکلیفی بر هجوی در قالب شعر، بار می‌شود بر غیر آن نیز بار می‌گردد.

ب. اتحاد موضوع: به این بیان که در هر فرض، هجو، موضوع حکم قرار می‌گیرد با آن که ممکن است تفاوت‌های جزئی بین افراد موضوع وجود داشته باشد؛ ولی در حدی نیست که تفاوت حکم را در پی داشته باشد.

ج. پیامد و آثار هجو: یعنی آثار بالفعل، هجو، در تمام اقسام تقریباً مشابه بوده؛ گرچه ممکن است از لحاظ دوام تفاوتی وجود داشته باشد.

د. ادله حکم: دلایلی که حکم تکلیفی هجو را بیان می‌کند به قسم خاصی از هجو اختصاص ندارد.

در نتیجه حکم هجو، اختصاص به شعر ندارد؛ بلکه شامل هجوی در قالب غیر شعر نیز می‌گردد.

۱-۵. هجاء مؤمن

باتوجه به مباحث قبلی هجویا هجاء مؤمن به معنای دشنام به مؤمن، مذمت و یادآوری آنچه که باعث نقص و عیب او بوده، می‌باشد؛ مانند نقص و عیب در صفات، نقص و عیب در اعمال و نقص و عیبی در نسب؛ چون پستی نسب و امثال این موارد چه هجو در قالب شعر باشد چه در قالب نثر و غیر آن انجام گیرد.

۲. حکم تکلیفی هجاء مؤمن

در این بخش حکم هجو مؤمن را در ضمن ادله آن به بررسی می‌گیریم. حکم هجاء مؤمن در مجموع، حرمت است. شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ ق) که از فقهای نامداری جهان اسلام است هجاء مؤمن را طبق ادله اربعه؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل، حرام دانسته و آن را «همز» و «لمز» و عیب‌گیری و فاش‌سازی اسرار معرفی نموده و تمام این امور را از گناهان کبیره و مهلك بر شمرده است.^۱ (انصاری، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۱۷).

۱. هجاء المؤمن حرام بالأدلة الأربعة؛ لأنه هَمْزٌ وَلَمْزٌ وَ أَكَلُ اللَّحْمِ وَ تَعْيِيرٌ وَ إِذَاعَةُ سِرٍّ وَ كَلٌّ ذَلِكَ كَبِيرَةٌ مَوْبِقَةٌ.

محقق خویی^(۶) در ذیل کلام شیخ انصاری^(۷) در مقام تحقیق گفته است: هجو گاهی با جمله انشایی صورت می‌گیرد گاهی با جمله خبری. اگر هجو با جمله انشایی باشد بدون شک حرام است؛ چون در این صورت از مصادیق همز، لمز، اهانت و هتک حرمت خواهد بود که دلیل گویای قرآنی بر حرمت «همز» و «لمز» و روایات متواتره بر حرمت اهانت و هتک مؤمن وجود دارد. اگر هجو با جمله خبری انجام می‌گیرد؛ نیز حرام خواهد بود؛ چون در این صورت اگر خبر مطابق با واقع باشد؛ مثلاً مؤمن را با عیوبی که در وی بوده هجو نموده باشد، غیبت، اهانت، هتک حرمت و اذاعه اسرار صورت می‌گیرد و اگر غیر مطابق با واقع باشد باز هم هجو منجر به دروغ، بهتان، اهانت و ظلم و امثال این‌ها می‌گردد که در هر صورت افعال حرام انجام شده است. (خویی، بی‌تا، ص ۴۵۷)؛ بنابراین هجو مؤمن بدون تردید حرام می‌باشد ناگفته نماند ادله‌ی که به‌گونه‌ی مستقیم و صریح خود هجو را مورد بحث قرار داده باشد به غیر از اجماع کمتر وجود دارد؛ ولی هجو مؤمن، تحت عناوینی؛ مانند غیبت، اذاعه سر، اهانت، اذیت و ظلم بر مؤمن داخل بوده که حرمت آن‌ها آشکار و مسلم می‌باشد که در ذیل، ادله حرمت هجو مؤمن و عناوینی که هجو مؤمن را دربر گرفته است آورده می‌شود:

۲-۱. ادله عقلی حکم هجاء مؤمن

ادله حکم هجاء مؤمن بدو بخش، ادله عقلی و نقلی به شرح زیر مطرح و بررسی می‌گردد.

۱-۲-۱. اجماع

یکی از دلایل عقلی حرمت هجو مؤمن؛ اجماع است چنان‌که صاحب جواهر^(۸) در بحث انواع مکاسب محرمه گفته است: نوع چهارم، اموری است که «فی نفسه» حرام باشد و یکی از آن امور، هجاء مؤمن می‌باشد... خلافتی در حرمت آن نیافتیم؛ بلکه اجماع به هر دو قسم خودش (محصل و منقول) در این زمینه وجود دارد. اجماع، حجت بوده و دلیل بر حرمت هجاء مؤمن است.^۱ (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۱-۶۰).

حتی فراتر از اجماع مزبور، عدم خلاف بین مسلمانان نیز در این خصوص، ادعا شده و گفته شده است که در حرمت هجاء مؤمن خلافتی بین مسلمانان وجود ندارد؛ گرچه شیعه و غیر شیعه

۱. النوع الرابع ما هو محرم فی نفسه ... و منه هجاء المؤمنین بلا خلاف أجده فيه، بل الإجماع بقسمیه علیه و هو الحجة.

در این‌که مراد از کلمه مؤمن چیست؟ باهم اختلاف نظر دارند.^۱ (خویی، بی‌تا: ۴۵۶) و نیز گفته شده است که کلمات علمای اسلام بر حرمت هجاء مؤمن طبق آنچه که از ایشان حکایت شده است اتفاق داشته؛ گرچه در برخی خصوصیات آن بحث دارند.^۲ (مکارم، ۱۴۲۶: ۴۰۴).

بنابراین نسبت به حرمت هجو مؤمن، اجماع وجود داشته که تردیدی در اعتبار آن وجود ندارد. بر فرضی که اجماع و اتفاق مزبور، مدرکی یا حداقل محتمل المدرک پنداشته شود بازهم صدمه در اعتبار آن نخواهی بود؛ زیرا در این حال، حاکی از دلایل معتبر و قطعی بوده که چنین اجماع و اتفاقی را پدید آورده است.

۲-۱-۲. ارتکاز مشرعی

یکی از دلایل عقلی که می‌توان بر حرمت هجاء مؤمن، اقامه نمود، سیره اهل شرع و متشرعه است^۳ (قمی، ۱۴۲۳: ۲۷۷) به این معنا که در عمق شعور ناخودآگاه متشرعه و اهل شرع، حکم حرمت هجاء مؤمن، وجود دارد؛ گرچه ممکن است همه‌ی آنان به مدرک اصلی حکم فوق، آگاهی نداشته باشند. از طرف دیگر می‌دانیم، چنین سیره‌ی متصل به زمان معصوم^۴ بوده که این وصف به سیره مزبور، اعتبار بخشیده و در نتیجه، اعتبار آن جای بحث نخواهد بود.

۲-۲. ادله نقلی

علاوه بر اجماع و ارتکاز متشرعه، ادله‌ی کثیر نقلی صریحاً یا تلویحاً بر حرمت هجو مؤمن وجود دارد که به مهم‌ترین آن‌ها در ذیل پرداخته می‌شود:

۲-۲-۱. قرآن کریم

باتوجه به معنای هجو، برخی آیات قرآن کریم از جمله آیه شریفه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» شامل آن می‌گردد و معنای آیه مبارکه مزبور چنین است: وای بر عیب‌جویان و عیب‌گیرندگان! «همز» طعن زیاد زدن بر دیگری و بسیار عیب‌جویی کردن است به چیزی که عیب نیست. «لمز» عیب‌جویی رو به رو و ظاهری است. دلالت آیه‌ی فوق، بر تحریم هجو روشن می‌باشد؛ زیرا «ویل» به معنای عذاب و هلاکت بوده که از ارتکاب حرام ناشی می‌گردد.

۱. و لا خلاف بین المسلمین فی حرمة هجاء المؤمن وإن اختلفت الشيعة مع غيرهم فی ما يراد بكلمة المؤمن.

۲. اتفقت كلمات علماء الإسلام فيما حكى عنهم على حرمة الهجاء في الجملة وإن وقع الكلام في بعض خصوصياته.

۳. مضافاً الى ارتكاز اهل الشرع.

۲-۲-۲. مؤثقه ابو مریم

یکی از ادله حرمت هجو مؤمن، مؤثقه ابو مریم از امام باقر^(ع) می باشد حضرت فرموده است: «امیرالمؤمنین^(ع) در مورد هجو کردن با شعر، حکم و قضاوت به تعزیر نموده است».^۱ (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۷: ۲۴۳). دلالت حدیث فوق بر حرمت هجو، واضح بوده و به طریق اولویت از حکم به تعزیر قابل استفاده می باشد؛ زیرا با قطع نظر از فلسفه‌ی وضع و اجرای تعزیرات هماناره تعزیرات مترتب بر حرمت بوده و در مرتبه‌ی بعد از آن قرار دارد؛ به عبارت دیگر بر هجو علاوه بر حرمت که در مرحله اولی و ابتدای قرارداد احکام و آثار فقهی دیگری نیز که در مرحله بالاتر قرار دارد؛ مانند تعزیر، مترتب می گردد.

۲-۲-۳. مؤثقه اسحاق بن عمار

دلیل دیگر بر حرمت هجو مؤمن، مؤثقه اسحاق بن عمار از امام باقر^(ع) است که فرموده است: «امیرالمؤمنین^(ع) پیوسته در مورد هجو کردن در شعر، تعزیر می کرد و حدّ نمی زد؛ مگر در افترای صریح به این شکل که بگوید: ای زناکار یا ای پسر زن زناکار یا تواز پدرت نیستی».^۲ (طوسی، ۱۴۰۷: ۸). دلالت این روایت؛ مانند روایت قبلی بر حرمت هجو، واضح می باشد. مطلب دیگری که از این روایات استفاده می شود عدم اختصاص هجو به شعر است؛ بلی اگر احتمال اختصاص هجو به شعر را بپذیریم نمی توانیم از شعر الغای خصوصیت نمود؛ آنچه مهم است تحقق هجو است خواه در قالب شعر انجام گیرد خواه در قالب نثر و غیر آن؛ چون اثر شعر با غیر شعر متفاوت می باشد؛ ولی از روایت اسحاق بن عمار دانسته می شود که حکم تعزیر اختصاص به شعر ندارد؛ چون شعر را در مقابل افترای صریح (نسبت زنا دادن) قرار داده است معلوم می شود که مراد به هجو مطلق دشنامی است که به مرتبه نسبت دادن زنا نرسیده باشد؛ بنابراین از روایت ابو مریم و اسحاق بن عمار دو نکته به دست می آید ۱. هجو اختصاص به شعر نداشته و در قالب غیر شعر نیز قابل تحقق می باشد. ۲. هجو موجب تعزیر هجوکنندگان باشد این معنا خود، حرمت هجو را افاده می کند؛ زیرا اگر حرمتی در میان نباشد

۱. عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْهَجَاءِ التَّعْزِيرَ.

۲. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَعْزُرُ فِي الْهَجَاءِ وَلَا يَجْلِدُ الْحَدَّ إِلَّا فِي الْفُرْيَةِ الْمَصْرَحَةِ أَنْ يَقُولَ يَا زَانٍ يَا ابْنَ الرَّأْيِيَةِ أَوْ لَسْتُ لِأَبِيكَ.

تعزیری نیز در کار نخواهد بود. البته اجرای تعزیر، مخصوص امام معصوم^(ع) یا حاکم شرع می‌باشد.

۲-۲-۴. روایت ثمالی

دیگر از دلائلی مطلب، روایت ابو حمزه ثمالی می‌باشد می‌گوید: شنیدم که امام باقر^(ع) می‌فرمود: «زودرس‌ترین خیرات از جهت پاداش، نیکی به افراد است و سریع‌ترین شرها از جهت مجازات و عقوبت، ظلم و ستم می‌باشد و برای انسان همین عیب ناینیایی کفایت می‌کند که عیب‌های مردم را ببیند؛ ولی در برابر عیب‌های خود ناینیابا باشد، یا آن‌که مردم را عیب‌جویی نماید بر عیبی که خود، مبتلای آن است و توان‌گریز از آن را ندارد و همنشین خود را به نوعی اذیت و آزار دهد که هیچ سود و نفعی برایش نباشد.»^۱ (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ۲: ۴۶۰). روشن است که یکی از معانی هجو، عیب‌گیری و عیب‌جویی است و این‌ها از رزائل اخلاقی بوده که بدون شک، قبیح و حرام می‌باشد. خلاصه این‌که هجو مؤمن حرام بوده و حرمت آن از ادله فوق، استفاده می‌شود.

هجو از مصادیق گناهان زیادی بوده که تردیدی در حرمت آن‌ها وجود ندارد در ذیل به برخی از آن‌ها - با ذکر یک و دو روایت - اشاره می‌کنیم.

۲-۲-۵. مصداق غیبت و اذاعه سر

هجو از مصادیق غیبت و پخش اسرار به حساب می‌آید قرآن کریم در مورد غیبت می‌فرماید: «یکدیگر را غیبت نکنید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را که مرده است بخورد؟ حتماً همگی شما از این کار نفرت دارید، پس غیبت نکنید و پرهیزکار باشید و از عدم اطاعت او امر خداوند پرهیزید. همانا خداوند توبه‌پذیر رحم‌گستر است.»^۲ (حجرات، ۱۲). پخش اسرار نیز از محرمات می‌باشد کلینی^(ص) در اصول کافی با سند ویژه‌ی خود از پیامبر اسلام^(ص) روایت کرده که آن حضرت فرموده است: «به دنبال کشف و فاش‌سازی لغزش‌های مسلمانان نباشید، هر کس این کار را انجام بدهد خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، هر کس

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةُ الْبَغْيِ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْصِي عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ يَعْتَرِ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكُهُ أَوْ يُؤْذِي جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَغْنِيهِ.

۲. وَ لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَوْ يَجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ.

که خداوند اسرارش را فاش سازد او را مفتضح می‌گرداند.»^۱ (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۳۵۵) و نیز در حدیث صحیح آمده است که منظور از حرمت عورت مؤمن، حرمت پخش اسرار اوست^۲ (عاملی، ۱۴۰۹: ۲۹۴).

۲-۲-۶. مصداق اهانت مؤمن

هجو مؤمن از مصادیق اهانت مؤمن می‌باشد که ادله اربعه اجماع، عقل، دلائل قرآنی و روایبی بر حرمت آن وجود دارد به‌عنوان نمونه به دوروایت از دلائل روایی اشاره می‌شود.

۱. ابان بن تغلیب در حدیث صحیح السنند از امام باقر^(ع) به این مضمون نقل روایت نموده است که خدای تبارک و تعالی در حدیث قدسی می‌گوید: «هر کس به یکی از اولیای من اهانت نماید، همانا خود را آماده محاربه‌ی با من نموده است و من در یاری اولیای خود از هر چیزی شتابان‌تر می‌باشم»^۳. (کلینی، ۱۴۲۹، ۴: ۷۴).

۲. ابو بصیر می‌گوید: امام صادق^(ع) فرمود: «هیچ‌گاه مؤمن فقیر را تحقیر نکنید؛ زیرا هر کس مؤمنی را به خاطر فقرش تحقیر نماید و کوچک شمارد پروردگار متعال او را کوچک و ناچیز گرداند و پیوسته بر او خشمگین باشد تا از تحقیری که کرده برگشته و به آن شخص فقیر احترام کند و یا توبه نماید». نیز فرمود: «هر کس مؤمنی را به خاطر ناداریش خوار بشمارد در قیامت، خداوند او را در برابر همه خلائق رسوا خواهد ساخت»^۴. (عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۷) گرچه در این روایت از تحقیری به خاطر فقر، نهی شده است و معلوم است که آنچه احترام دارد خود مؤمن است فقر به خودی خود موضوعیت ندارد.

۲-۲-۷. مصداق اذیت و ظلم بر مؤمن

هجو مؤمن از مصادیق اذیت و ظلم بر مؤمن حساب می‌گردد؛ هشام بن سالم روایت می‌کند

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَسْلَمْ بِقَلْبِهِ لَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ مِنْ تَتَّبِعَ عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبِعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبِعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يُضْحِكْهُ.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ- قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَعْنِي سُفْلَتَهُ- قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ إِنَّمَا هُوَ إِذَاعَةُ سِرِّهِ.

۳. عَنْ أَبِي بَنِي تَغْلِبٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَ لِيَا قَوْمِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ أَنَا أُسْرِعُ سُبْحًا إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي.

۴. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا تُحَقِّرُوا مُؤْمِنًا فَقِيرًا- فَإِنَّ مِنْ حَقَرٍ مُؤْمِنًا أَوْ اسْتَحَفَّ بِهِ- حَقَرَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَزَلْ مَاقِتًا لَهُ- حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحَقَرَتِهِ أَوْ يَثُوبَ- وَ قَالَ مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ احْتَقَرَهُ لِقَلَّةِ ذَاتِ بَدْنِهِ- شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ.

که از امام صادق^(ع) شنیدم می‌گفت: ^۱ خدای متعال (در حدیث قدسی) گفته است: «هر کس بنده مؤمن مرا بیازارد، به جنگ با من برخاسته است و هر کس بنده مؤمن مرا اکرام نماید، قطعاً از خشم من در امان خواهد بود و اگر در میان خاور و باختر زمین، غیر از یک انسان مؤمن، همراه با یک امام عادل نمی‌بود از جمیع مخلوقات زمین به عبادت آن دو بسنده می‌کردم و هفت آسمان و هفت زمین برای آنان و به سبب آنان برپا می‌ماند و برای آنان از ایمانشان چنان مایه انسی قرار می‌دادم که به انس کسی غیر از خودشان نیازمند نمی‌بود». ^۲ (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۳۵۰).

نیز هشام بن سالم در روایت صحیح امام صادق^(ع) روایت نموده است: «رسول خدا^(ص) فرموده: خود را از ستم بازدارید که آن تاریکی روز قیامت است». ^۳ (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۳۳۲). خلاصه سخن این که هجو مؤمن از مصادیق اذیت و ظلم بر مؤمن می‌باشد که در قبح و حرمت آن از دید عقل و نقل بحشی وجود ندارد؛ بنابراین هجاء مؤمن طبق اجماع، ارتکاز اهل شرع و ادله نقلی حرام می‌باشد، علاوه بر آن‌ها هجو مؤمن، تحت یک سلسله عناوین داخل بوده که شکی در حرمت آن وجود ندارد.

۳. مصادیق نوظهور هجاء و احکام آن

باتوجه به روشن شدن معنای هجاء و گستره شمول آن، روشن می‌شود که هجو مؤمن، علاوه بر شعر و نثری که حاوی عیب‌گیری، دشنام و سخنان رکیک باشد، می‌تواند مصادیقی زیادی داشته باشد به این معنا که هر گونه گفتار، رفتار و عملکردی که نشان‌دهنده عیب و نقص در بدن، قیافه، لباس، حسب و نسب، مؤمن باشد هجو او حساب می‌گردد؛ بنابراین برخی از اموری؛ مانند مجسمه سازی و نقاشی، یا آثار امروزی و عصر جدید؛ مانند کاریکاتور،

۱. در کتاب (بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۶۴؛ ص ۱۴۹) از کتاب (عُدَّة الدَّاعِي) آورده است که حدیث مزبور را امام صادق^(ع) از پیامبر^(ص) و آن حضرت از ذات باری تعالی نقل کرده است.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِثِّي مِنْ أَدَى عَبْدِ الْمُؤْمِنِ وَ لِيَأْمَنَ غَضَبِي مِنْ أَكْرَمِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ خَلْقِي فِي الْأَرْضِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ لَأَسْتَعْنَيْتُ بِعِبَادَتِهِمَا عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقْتُ فِي أَرْضِي وَ لَقَامَتْ سَبْعُ سَمَاوَاتٍ وَ أَرْضِينَ بِهِ هَمَا وَ لَجَعَلْتُ لَهُمَا مِنْ إِيْمَانِهِمَا أُنْسًا لَا يَحْتَاجَانِ إِلَى أُنْسٍ سِوَاهُمَا.

۳. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

فتوشاپ، انیمیشن و ... به گونه‌ی باشد که بیانگر عیب، نقص و دشنام، نسبت به مؤمن باشد یا از امور پنهانی مؤمن پرده برگردد از مصادیق یا مصادیق جدید هجو مؤمن بوده حکم تکلیفی آن حرمت می‌باشد بالخصوص در صورتی که احتمال زیادی در بقا و انتقال آن به نسل‌های آینده وجود داشته باشد؛ زیرا هنگام که هجاء و موضوع، تحقق پیدا کرد بار شدن حکم بر آن قطعی می‌باشد.

۴. هجو غیر مؤمن و فاسق

باتوجه به مباحث گذشته روشن می‌شود حرمت هجو، اختصاص به هجو مؤمن دارد؛ چه مرد باشد؛ چه زن؛ چه عادل باشد؛ چه فاسق باشد، شامل افراد غیر مؤمن نمی‌گردد افراد غیر مؤمن موضوعاً از حکم حرمت هجاء بیرون می‌باشند؛ بنابراین هجو غیر مؤمن جایز خواهد بود؛ بلی مؤمن بدعت‌گزار در دین، هجوش؛ مانند هجو غیر مؤمن حرمتی ندارد. برخی از فقها هجو آن را در این صورت واجب می‌دانند تا بدین وسیله، دیگران از بدعت او آگاه شده و آن را طرد نمایند^۱ (سیستانی، ۱۳۱۷: ۱۶). ولی در حرمت و جواز هجو مؤمن متجاهر به فسق، بین فقهایان اختلاف نظر وجود دارد نزدیک به احتیاط، عدم جواز هجو آن خواهد بود؛ بلی دو مورد از عدم جواز هجو آن استثنا شده است ۱- در هجو مصلحت بالاتر از حفظ احترام آن داشته باشد. ۲- به هجو و امثال آن، نسبت به خود بی‌مبالا باشد به این معنا که از سخنان زشت و هجو متأثر نمی‌گردد که در این دو صورت هجو آن مانعی ندارد.

نتیجه‌گیری

از مباحث فوق، چند امر، به دست می‌آید که در ذیل به آن اشاره می‌گردد:

۱. هجو مؤمن عبارت از عیب‌گیری و ناسزاگویی به آن بوده که در قالب شعر، نثر و غیره اجرا می‌گردد.
۲. حکم تکلیفی هجاء مؤمن در مجموع، حرمت می‌باشد و دلیل حکم مزبور عبارت از اجماع، ارتکاز متشرعه، ادله نقلی؛ مانند ادله قرآنی و روایی می‌باشد.

۱. ربما یصیر واجبا حینئذ کهجاء الفاسق المبتدع لئلا یؤخذ ببدعته.

۳. علاوه بر اقامه‌ی اجماع، ارتکاز متشرعه و دلایل نقلی بر حرمت هجو مؤمن، هجاء مؤمن از مصادیق گناهان دیگری؛ مانند غیبت، اذاعه سر، اهانت، اذیت و ظلم به مؤمن حساب می‌گردد.
۴. هجو مؤمن تنها به شعر و نثر، اختصاص نداشته؛ بلکه می‌تواند مصادیق متعدد داشته باشد و در قالب‌های گوناگونی اجرا و عملی گردد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱)، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، اول.
۲. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵)، کتاب المکاسب (ط - الحدیثه)، ج ۲، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، اول.
۳. بحرانی، یوسف، (۱۴۰۵)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱۸، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول.
۴. بستانی، فؤاد افرام، (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی، تهران: اسلامی، دوم.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۶، بیروت: دار العلم للملایین، اول.
۶. حائری، سید علی، (۱۴۱۸) ریاض المسائل (ط - الحدیثه)، ج ۸، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، اول.
۷. خویی، سید ابو القاسم، (بی تا) مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، بی نا.
۸. سبحانی، جعفر، (۱۴۲۴)، المواهب فی تحریر أحكام المکاسب، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول.
۹. سیستانی، سید علی، (۱۴۱۷)، منهاج الصالحین، ج ۲، قم: دفتر حضرت آية الله سیستانی، پنجم.
۱۰. شهید ثانی، زین الدین، (۱۴۱۳)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، اول.
۱۱. صینی، اسماعیل، محمود، (۱۴۱۴)، المکنز العربی المعاصر، بیروت، اول.
۱۲. طریحی، فخر الدین، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، ج ۱، تهران: مرتضوی، سوم.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چهارم.

۱۴. عاملی، محمد، حر، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعة، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام، اول.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹)، کتاب العین، قم: نشر هجرت، دوم.
۱۶. فیومی، احمد بن محمد مقری، (بی‌تا) المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، قم: منشورات دار الرضی، اول.
۱۷. قمی، سید تقی، (۱۴۲۳ ق) الدلائل فی شرح منتخب المسائل (ج ۴) قم: کتابفروشی محلاتی، اول.
۱۸. کاشف الغطاء، مهدی، (۱۴۲۳)، أحكام المتاجر المحرمة، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء، اول.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی (ط - الإسلامية)، تهران: دار الکتب الإسلامية، چهارم.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹)، الکافی، قم: دار الحدیث للطباعة و النشر، چاپ اول.
۲۱. محقق ثانی، علی بن حسین، (۱۴۱۴)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام، دوم.
۲۲. مشکینی، میرزا علی، (بی‌تا) مصطلحات الفقه، در یک جلد.
۲۳. مکارم، ناصر، (۱۴۲۶) أنوار الفقاهة - کتاب التجارة، قم: انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، اول.
۲۴. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (ج ۲۲) بیروت: دار إحياء التراث العربی، هفتم.
۲۵. نصر، بن مزاحم، (۱۴۰۴) وقعة صفین (هارون، عبد السلام محمد) قم: مکتبة آية الله المرعشی النجفی.
۲۶. واسطی، سید محمد، (۱۴۱۴) تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، اول.